

کارکردهای پسوند «ک» ak و هم‌گروه‌های مهجور آن در گویش لای‌زنگان داراب

حسن رنجبر * abrak32@yahoo.com

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه هرمزگان

واژگان کلیدی

* گویش لای‌زنگانی

* ساختواژه

* واژه‌ی مشتق

* پسوند

* زایش زبانی

چکیده

نخست‌درازی هر ملت که آن را از سایر ملل متمایز می‌سازد، زبان است؛ چرا که در سایه‌ی زبان است که ابعاد گونه‌گون فرهنگی آن ملت شکل گرفته و هویت آن را رقم می‌زند. زبان فارسی زبانی است که پویایی و رشدش تا حد زیادی وابسته به پیشوندها و پسوندهایش است. پسوند کاف از جمله پسوندهای زبان فارسی است که در فارسی باستان و میانه بسیار پویا بوده است، اما امروزه کارکردهایش بسیار محدود شده است. در این پژوهش، روش گردآوری مطالب میدانی و کتابخانه‌ای بوده و روش پژوهش نیز تحلیل محتوا با رویکرد تحلیلی - توصیفی بوده است. نتایج این جستار نشان می‌دهد که پسوند «ک» ak و هم‌گروه‌هایش یعنی؛ «کی» aki، «کا» akâ، «کو» aku، «کای» akoy و «وک» uk در گویش لای‌زنگانی بسیار پرکاربردند و انواع اسم‌ها، صفت‌ها و قیدها را می‌سازند و در مواردی در کیفیت صفت‌ها و قیدها نیز تصرف می‌کنند. همچنین کارکردهایی دارند که در فارسی معیار نمی‌توانیم آن کارکردها را مشاهده کنیم.

۱. مقدمه

واژه‌سازی در زبان فارسی به دو روش است: الف- ترکیب شدن و در کنار هم قرار گرفتن واژه‌ها. ب- آمدن پیشوندها و پسوندها در پیش و پس واژه‌ها. از این رو اهمیت و توانمندی پیشوندها و پسوندها آشکار است. پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی که در گذشته بس فعال و پرکاربرد بوده‌اند، امروزه در مقایسه با گذشته کم‌کاربرد و منفعل شده‌اند و این چیزی جز گامی به سوی زوال و کم‌ارجی زبان سترگ پارسی نیست.

پاره‌ای از واژه‌ها از به هم پیوستن یک جزء معنی‌دار مستقل (تکواژ آزاد) و جزء معنی‌دار دیگری که هرگز به تنهایی به کار نمی‌رود (تکواژ وابسته) ساخته می‌شوند. تکواژ آزاد که هرگز به تنهایی به کار نمی‌رود را «وند» نامیده‌اند. (ارژنگ، ۱۳۹۶: ۲۶۷).

«وندها یعنی پیشوندها، میانوندها و پسوندها، تکواژهایی هستند که به ترتیب در اول یا وسط یا آخر تکواژها یا واژه‌ها می‌آیند و مفهوم جدیدی به آن‌ها می‌بخشند و در برخی موارد، طبقه‌ی دستوری آن‌ها را عوض می‌کنند» (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۲۷۴). نکته‌ی مهم و اساسی همانا تصرف در طبقه‌ی دستوری و معنی است و درست همین نکته است که موجب زایش ده‌ها واژه از یک واژه می‌شود. بنا بر اهمیت این موضوع نگارنده به بررسی پسوندهای «ک»، ak «کی»، akâ «کا»، akû «کو»، akoy «کُای» و «وک» uk در گویش لای‌زنگانی پرداخته است.

لای‌زنگان -lây-zangân- ده بزرگی از دهستان کوهستان بخش داراب شهرستان فسا است که در ۵۴ کیلومتری خاور داراب قرار دارد. این روستا در کوهستان قرار دارد و سردسیری است و ۲۳۳۵ تن جمعیت دارد و همه شیعه‌ی فارسی‌اند. آب آن از چشمه و راه آن مالرو است. محصولاتش بادام، مویز، انجیر، گردو و گل سرخ است. شغل مردم آن باغبانی و قالی‌بافی است. (رزمارا، ۱۳۳۰، جلد هفتم: ۲۱۰).

قدیمی‌ترین منبعی که در آن از لای‌زنگان سخن به میان آمده فارس‌نامه‌ی ناصری است: «معادن داراب دهاتی باشد که در کوهستان افتاده است و همه‌ی آن‌ها سردسیری و در زمستان برف‌نشین است و ناحیه‌ی آن معادن در جانب شرق شهر داراب افتاده، مانند معدن ارم و معدن برفدان و معدن خفر و گنبد و معدن لای‌زنگو و معدن نوایگان... معیشت اهالی این

معادن همه از میوه‌های تر و خشک سردسیری و میوز و غنچه‌ی خشک گل سرخ است که همه حمل هندوستان کنند.» (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱۳۱۸).

درباره‌ی تاریخ دقیق شکل‌گیری روستا کسی اطلاع دقیقی ندارد. اما به گفته‌ی افراد کهن‌سال که این اطلاعات به صورت سینه به سینه بدانان رسیده - ساکنین این روستا طی سالیان متمادی به این روستا آمده و ساکن شده‌اند.

برخی بر این باورند که این روستا در آغاز گبرنشین بوده است و سپس افرادی از نقاط مختلف به این روستا آمده‌اند و در این روستا ساکن شده‌اند، سپس بر گبریان چیره شده‌اند و آن‌ها را از این نقطه بیرون رانده‌اند (رنجبر، ۱۳۹۴: ۲ و ۳). بنا به گفته‌ی برخی کهن‌سالان لای‌زنگان، اهالی این روستا طی سالیان متمادی از نقاط مختلفی به این روستا آمده‌اند و ساکن شده‌اند (رنجبر، ۱۳۹۶: ۲). «از این رو روشن است که طی سالیان متمادی بسیاری از گویش‌ها و خرده فرهنگ‌های بومی در این روستا در هم آمیخته‌اند و گویشی غنی را پدید آورده‌اند.» (رنجبر، باقری، ۱۳۹۵: ۱۱). گویش لای‌زنگانی بیش‌ترین تأثیر را از لری گرفته است و می‌توانیم آن را گویشی نیمه‌لری بدانیم (رنجبر، ۱۳۹۷: ۳). به اعتقاد سلامی «لای‌زنگانی گویشی لری است که بیش از دویست سال از سرزمین مادری خود یعنی؛ کهگیلویه و بویراحمد، دور افتاده است. اما بی‌تردید بسیاری از ویژگی‌های گویش لری را علی‌رغم بُعد زمانی و مکانی، هنوز حفظ کرده است.» (سلامی، ۱۳۹۰: ۱۳ با اندکی تصرف).

۱-۲. پیشینه‌ی پژوهش

تاکنون پیرامون آوندهای زبان فارسی پژوهش‌های دقیقی صورت گرفته است که غالباً در کتب دستور زبان فارسی آمده‌اند. ضعف این پژوهش‌ها را می‌توان تکراری بودن و گسترده و جزئی نبودن آن‌ها دانست. متأسفانه پیرامون پسوند مورد نظر ما یعنی؛ «ک» و هم‌گروه‌هایش تاکنون پژوهشی چنان‌که درخور باشد، انجام نشده است. از جمله پژوهش‌هایی که به‌گونه‌ای ویژه به این پسوند پرداخته باشند، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف: پژوهشی پیرامون پسوند کاف از احمد کسروی که به همت یحیی زکاء در کتابچه‌ای تحت عنوان کافنامه گردآوری و چاپ شده است. این پژوهش شامل تاریخچه‌ی پسوند «ک» و گستره‌ی کارکردهای آن است.

ب: مقاله‌ی پسوند «کی» و «کی» در چند واژه‌ی ارسنجانی، سید عبدالعلی هاشمی، مجله‌ی گویش‌شناسی، (۱۳۸۵)، صص ۱۰۹ تا ۱۱۹.

ج: مقاله‌ی کارکرد پسوندهای «ک» و «وک» در منطقه‌ی مهارلوی شیراز، اکبر صیادکوه و سعید خسروپور، فصلنامه‌ی ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، (۱۳۹۷)، صص ۴۱ تا ۶۲.

۱-۳. روش پژوهش

روش گردآوری مطالب، در این پژوهش، میدانی و کتابخانه‌ای بوده است. برای گردآوری واژگان به مصاحبه و گفت‌وگو و دقت در سخنان گویش‌وران این روستا به ویژه گویش‌وران کهن سال پرداخته است. روش پژوهش نیز تحلیل محتوا با رویکرد تحلیلی- توصیفی بوده است. نگارنده پس از فیش‌برداری، یافته‌ها را دسته‌بندی و تحلیل کرده‌اند.

۲. بحث و چهارچوب نظری

در چهارچوب زبان‌شناسی نوین، دستور زبان همان توانش دستوری است که بخشی از نظام شناختی ذهن آدمی است و به گونه‌ای طبیعی در ساختار ذهنی و روان‌شناختی همه‌ی انسان‌ها وجود دارد (ن.ک: گلفام، ۱۳۹۰: ۵) و این درست در مقابل بخشی از دیدگاه دستور نویسان سنتی قرار می‌گیرد که معتقدند تنها برخی از سخن‌گویان به دستور زبان خود آشنا هستند. در کتاب‌های دستور سنتی، آوندها را به طور مستقل مورد بررسی قرار داده‌اند و بخشی از این کتب به آوندها اختصاص یافته است. زبان‌شناسان در حوزه‌ی ساخت‌واژه از مفهوم تکواژ بهره می‌گیرند تا بتوان تفاوت عملکردی واژه‌های مستقل و واژه‌های غیر مستقل را لحاظ کرد. ازین رو کوچک‌ترین واحد معنمند زبان تکواژ است و می‌توان آن‌ها را به دو گروه آزاد (free) و مقید (bound) تقسیم کرد (همان: ۲۸). در دستور زبان‌هایی که براساس زبان‌شناسی نوین انجام می‌شوند، به وندها صرف نظر از تصرف‌های معنایی آن‌ها توجه می‌شود و واژه‌های پسونددار، در گروه واژگان مشتق پسوندی قرار می‌گیرند. همچنین در این دستور زبان‌ها در بخش «ساخت‌واژه» که به بررسی ساختمان واژه‌ها اختصاص دارد، به‌طور مختصر و کلی به کارکرد وندهای زبان فارسی می‌پردازند و خود را از تقسیمات معنایی برحذر می‌دارند. بحث و قضاوت درباره‌ی این نوع برخورد با وندهای زبان فارسی که یکی از مهم‌ترین روش‌های

پویایی و زایایی زبان فارسی است، در این حوصله نمی‌گنجد. با این همه در این پژوهش، نگارنده به عمد به تقسیم‌بندی کارکردهای پسوند «ک» و هم‌گروه‌هایش با توجه به معناهای آن‌ها پرداخته است.

پسوند «ک» ak از جمله پسوندهایی است که در گذشته بس فعال بوده و کارکردهای زیادی داشته است. این پسوند در گذشته موجب زایش‌های زبانی گسترده‌ای شده بود که زبان فارسی را از بسی نیازهای زبانی بی‌نیاز کرده بود. تا آن‌جا که نگارنده سراغ دارد مفصل‌ترین پژوهش درباره‌ی این پسوند را آقای کسروی انجام داده‌اند و در آن جستار بسی گره‌ها را گشوده و هجده کارکرد برای این پسوند ذکر کرده است.

گویش لای‌زنگانی از جمله گویش‌هایی است که بسیاری از ویژگی‌های زبان‌های کهن را می‌توان در آن مشاهده کرد. همان‌گونه که در این جستار خواهد آمد، پسوند «ک» ak در کنار پسوندهایی چون «وک» uk، «کی» ki و... بسیار پرکاربرد است. پسوند «ک» ak در این گویش کارکردهایی دارد که کاملاً با زبان فارسی معیار متفاوت است. همچنین به شیوه‌ی زبان‌های کهن فارسی رفتار کرده و گویش این روستا را از وام‌واژه‌های بسیاری بی‌نیاز کرده است.

۲-۱. تاریخچه‌ی پسوند ک ak و کارکردهای آن در زبان فارسی

«پسوند aka ایرانی باستان به صورت ak به ایرانی میانه‌ی غربی رسیده و برای ساختن مصغر به کار می‌رود» (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۲۷). «پسوند ka و ika ایرانی باستان در مرحله‌ی میان ایرانی باستان و ایرانی میانه‌ی غربی بدون این‌که معنی نام و مقوله‌ی آن را تغییر دهد به کار می‌رفته تا نام را به صرف a منتقل کند. بازمانده‌ی ka و ika که به منظور نقل نام به صرف a به کار می‌رفته، به صورت مرده در نام‌هایی از ایرانی میانه‌ی غربی دیده می‌شود» (همان: ۳۲۷).

پسوند «کاف» در زبان پهلوی کاربرد و کارکردهای زیادی داشت. این پسوند در اواخر دوره‌ی ساسانیان به «گاف» تبدیل شد که در همان زمان این «گاف» را در جنوب به صورت «جیم» به کار می‌بردند. هنگامی که تازیان با ایران ارتباط یافتند و وارد ایران شدند به دلیل نداشتن همخوان «گاف» در زبان خود به جای همخوان «گاف» همخوان «قاف» را قرار دادند. واژه‌هایی چون: خندق، جوزق و رودق از این قبیل هستند. چنان‌که گفتیم در جنوب به جای «گاف»

همخوان «جیم» را به کار می‌بردند از این رو چون تازیان وارد ایران شدند دیگر نیازی نبود تا این همخوان را تغییر دهند چرا که همخوان «جیم» را در زبان خود داشتند. واژه‌هایی چون: فالودج، نمودج، لوزینج و فیروزج از این قبیل هستند. پس از مدتی دو شکل «گاف» و «جیم» نیز تغییر یافت و این پسوند به «هء» تبدیل شد که امروزه این «هء» تلفظ نمی‌شود و بدل به کسره گردیده است (کسروی، ۱۳۳۱: ۶ تا ۸). آنچه بر این گفته صحه می‌گذارد واژه‌هایی است که در زبان فارسی معیار مختوم به «هء» هستند و در گویش لای‌زنگانی - که بسیاری از ویژگی‌های زبان‌های کهن را دارد - همچنان با پسوند «ک» ak به کار می‌روند. مانند: بابونه که در این گویش «بایونک» bəvin-ak، گلاله که در این گویش «گلالک» golâl-ak و کچه (- چانه) که در این گویش «کچک» kač-ak است. این امر را در برخی دیگر از گویش‌های ایرانی نو نیز می‌توان مشاهده کرد:

مهارلویی ← ôlak به معنی «آبله» (صیادکوه و خسروپور، ۱۳۹۷: ۴۷) که در فارسی میانه ābilag بوده است. (مکنزی، ۱۳۷۳: ۱۷۵)

قاینی ← gordak به معنی «قلوه، کلیه» (زمردیان، ۱۳۸۵: ۱۵۸) که در فارسی میانه gurdag بوده است. (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۸۸)

جیرفتی و کهنوجی ← estak به معنی «هسته‌ی میوه» (سلامی، ۱۳۸۳: ۴۸) که در فارسی میانه astag بوده است. (مکنزی، ۱۳۷۳: ۳۲۲)

کازرونی ← kopak به معنی «کپّه، انباشته‌ای از هر چیز» (خاتمی، ۱۳۸۶: ۲۲۹). لکی ← butek به معنی «بوته» (ایزدپناه، ۱۳۹۱: ۱۴). کوهمره سرخی ← zangolak به معنی «زنگوله» (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۱۷۰). شیرازی ← podonak به معنی «پونه» (رحیمیان، راستی عمادآبادی و حاجی‌محمدی، ۱۳۹۱: ۱۴۳). شورابی ← bâvenak. زاخرویه‌ای ← boynak و تنگ‌کیشی ← bônak به معنی «بابونه» (سلامی، ۱۳۸۶: ۱۴۶ و ۱۴۷). زرقانی ← ow šparak به معنی «شب‌پره» (ملک‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۹۵).

در آذری که زبان کهن آذربایجان بوده و شاخه‌ای از فارسی به شمار می‌رود گویا پیش از «کاف» الفی آورده می‌شده است. از این رو امروزه «کاف» آن از میان رفته و تنها «الف» آن باقی مانده است. واژه‌هایی چون: آستارا، آستانا و بهدنا از این دسته‌اند (کسروی، ۱۳۳۱: ۸).

نیز گاهی در جنوب به جای «کاف» و جانشین آن یعنی؛ «هء»، واو آورده می‌شود. واژه‌هایی چون: یارو، کاسو و پسرو از این قبیل هستند (همان: ۹).

به گفته‌ی کسروی ما نمی‌دانیم که این واو، تبدیل از «گاف» است یا «جیم». چنان‌که گاهی در کلمه‌های دیگر این تبدیل روی داده یا در آن‌جا (جنوب) نیز پیش از «گاف» الفی آورده می‌شده و واو جای آن را گرفته است (همان). همان‌گونه که در این جستار خواهیم دید یکی از پسوندهای گویش لای‌زنگانی پسوند «وک» uk است. شاید بتوان گفت واوی که در برخی از واژه‌هایی که در جنوب به عنوان پسوند واژه‌ها به کار می‌رود، پسوند «وک» uk بوده که بعد همخوان «ک» k از آن حذف شده است. شاهد این مدعا آن است که برخی گویشوران این گویش بعضی از واژه‌ها را هم با پسوند «وک» uk به کار می‌برند و هم با پسوند «او» u. مانند این واژه‌ها که نام‌های محلی گیاه هستند: ریشو ri:š-u، چمزو čamzu و تُرشو toroš-u که برخی گویشوران، این واژه‌ها را به صورت ریشوک ri:š-uk، چمزوک čamz-uk و ترشوک toroš-uk به کار می‌برند.

تاکنون در پژوهش‌هایی که پیرامون پسوند «ک» انجام شده، کارکردهای این پسوند را گاه مفصل و گاه مختصر بیان کرده‌اند. برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف- در کتاب دستور زبان فارسی پنج استاد فقط به دو کارکرد این پسوند اشاره شده است: ۱- کاف در کلمه برای تصغیر می‌آید: دخترک، مامک، پسرک. ۲- کاف گاهی در آخر بعضی کلمات افزوده شود و زائد باشد: زاد ← زادک، پرستو ← پرستوک، رکو ← رکوک (قریب و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۹۹).

ب- در کتاب دستور زبان فارسی پرویز ناتل خانلری به دو کارکرد این پسوند اشاره شده است: ۱- به اسم افزوده می‌شود و اسمی دیگر می‌سازد که با شباهت همراه است. ۲- به صفت افزوده می‌شود و اسمی می‌سازد که به داشتن آن صفت مخصوص است (ناتل خانلری، ۱۳۸۶: ۱۶۵ تا ۱۶۷).

ج- در کتاب دستور زبان فارسی عماد نوشته‌ی عمادی حائری به پنج کارکرد این پسوند اشاره شده است: ۱- برای رساندن کوچکی و تصغیر. ۲- برای تحقیر و توهین. ۳- برای تحبیب و ترحم. ۴- نشانه‌ی اسم آلت. ۵- نشانه‌ی تشبیه و نسبت (عمادی حائری، ۱۳۶۰: ۱۲۵).

د- در کتاب دستور زبان فارسی ۲ نوشته‌ی انوری و احمدی گیوی به نُه کارکرد این پسوند اشاره شده است: ۱- برای تصغیر. ۲- در مورد تقلیل و تدریج در قید. ۳- در مورد تقلیل در صفت. ۴- برای تحقیر و توهین. ۵- برای تحبیب و ترحیم. ۶- برای تشبیه. ۷- برای نسبت. ۸- برای ساختن اسم آلت از بن مضارع فعل. ۹- برای ساختن اسم از صفت (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۸۷: ۲۸۶ و ۲۸۷).

ه- در کتاب روش نوین دستور زبان فارسی نموداری تألیف علامه فلسفی به پنج کارکرد این پسوند اشاره شده است: «پسوند «ک»» به انتهای اسم می‌پیوندد و اسم مرکبی می‌سازد که دارای جنبه‌ی تصغیر، تحقیر، ترخم و تشبیه و جنبه‌ی اسمی است. «علامه فلسفی، ۱۳۸۹: ۳۴۳».

و- در پژوهش کسروی با نام کافنامه - با توجه به این‌که واژه‌های مختوم به هاء بیان حرکتی که امروزه داریم هم دارای پسوند «ک» بوده‌اند- به هجده کارکرد این پسوند اشاره شده است: ۱- خردی و کوچکی. ۲- بی‌ارجی. ۳- دلسوزی. ۴- ماندگی. ۵- ساختن صفت از فعل. ۶- ساختن اسم از صفت. ۷- ساختن نام ابزار از فعل. ۸- ساختن اسم از صوت و آوا. ۹- ساختن اسم مصدر. ۱۰- ساختن اسم اندازه. ۱۱- ساختن نام نتیجه از فعل. ۱۲- ساختن اسم مکان. ۱۳- دارایی و خداوندی. ۱۴- حال و چگونگی. ۱۵- شناختگی (معرفه‌سازی). ۱۶- مادپینگی. ۱۷- دوره و زمان. ۱۸- هرگونه نسبت (کسروی، ۱۳۳۱: ۱۲ تا ۳۷).

۲-۱-۱. کارکردهای پسوند ک ak در گویش لای‌زنگانی

۱- اسم + بن فعل + ک ← صفت مرکب

خُشاشک xo-šâš-ak (خود + شاش از فعلِ شاشیدن + ک) به معنی خودشاشک، صفت کسی است که در شلوارش می‌شاشد. این صفت برای کودکان به کار می‌رود که شب در رخت‌خواب خود می‌شاشند.

خُرینک xo-rin-ak (خود + رین از فعلِ ریدن + ک) به معنی خودرینک، این صفت در دو معنا به کار می‌رود: الف- برای کسی که ترسو است. ب- برای کودک یا کسی که در شلوارش مدفوع می‌کند.

۲- اسم + بن فعل + ک ← اسم مرکب

- گِل تَپَک gel-tap-ak (گِل به معنی خاک + تَپ از فعلِ تپیدن + ک) مکانی است که پوشیده از خاک نرم باشد.

- گِل کُشَک gol-koš-ak (گُل + کُش از فعلِ کُشتن + ک) به معنی پاچوش گل محمدی است.

- پاشِکَنک pâ-škan-ak (پا + شِکن šekan از فعلِ شکستن + ک) نام گیاهی است با ساقه‌های ترد و شکننده و چون هنگامی که پا روی آن گذاشته شود می‌شکند، این نام را به آن داده‌اند.

- خَرَمَخورَک xar-ma-xor-ak (خر + مَخور از فعلِ خوردن + ک) نام گیاهی است که از آن به عنوان علوفه‌ی خر استفاده می‌کنند. آن‌چه بر من روشن نشد وجه تسمیه‌ی این گیاه است چرا که این گیاه را خر به خوبی می‌خورد، ولی نام آن به گونه‌ای است که گویی خر آن را نمی‌خورد.

- باذخورَک bâ:δ-xor-ak (باد + خور از فعلِ خوردن + ک) به معنی دلیجه (پرنده‌ای شکاری) است.

- برسوزَک bar-suz-ak (بر + سوز از فعلِ سوختن + ک) نام نوعی بیماری است. سوزش مری است که اغلب با ترش شدن معده همراه است و هنگام آروغ، آبی ترش مزه از مری یا معده به دهان می‌آید.

- سرسُرَک sar-sor-ak (سر + سُر از فعلِ سُریدن soridan به معنی گردیدن و چرخیدن + ک) به معنی سرگیجه است.

۳- صفت + بن فعل + ک ← اسم مرکب

- شَل کُنَک šal-kon-ak: (شَل به معنی شل و فلج + کُن از فعلِ کردن + ک) نام گیاهی است هرز که برای از بین بردن آن باید ریشه‌اش را با کلند کوبید و چون با این کار، گیاه به گونه‌ای شَل و فلج می‌شود، این نام را به آن داده‌اند.

۴- اسم + ک ← صفت

پتک pet-ak (پت + ک) صفتی است برای مو، به معنی موی آشفته و در هم تنیده. در گویش لای‌زنگانی پت pot در معنی مو به کار می‌رود. این واژه در گویش‌ها و لهجه‌های مختلف با کسر همخوان /p/، ضم همخوان /p/ و فتح همخوان /p/ به کار می‌رود. برای مثال در لهجه‌ی شیرازی پت pet در معنی به هم ریختن و در هم شدن موی و نخ به کار می‌رود (خدیش، ۱۳۸۵: ۴۱). در گویش قاین واژه‌ی پت patt (زمردیان، ۱۳۸۵: ۴۶) و در گویش درزی پت pot به معنی «مو» به کار می‌رود (سلامی، ۱۳۹۰: ۱۰۰). معین این واژه را به صورت پت pat ذکر کرده است و معنی آن را چنین بیان کرده است: «پشم نرمی که از بن موی بز روید و آن را به شانه برآورند و از آن شال بافند... کرک‌های ریز در هم تافته‌ی سطح بشره‌ی بعضی گیاهان» (معین، ۱۳۸۵: ۲۶۰).

۵- اسم + ک ← اسم جدید

- جیجک ji:zak (جیجه ji:ja با ابدال واکه‌ی /u/ به واکه‌ی /i/ جوجه است + ک) در این گویش نام گیاهی است با تخم‌های کوچک و پوشیده از خار.

- لَلک lel-ak (لِل lel + ک) به معنی انگل بدن بز است. لِل lel در این گویش به معنی جوجه‌ی پرندگان و نوزاد برخی از حیوانات مانند خرگوش و موش به کار می‌رود.

- مچک močč-ak (مچ moč + ک) به معنی فلج دست است. واژه‌ی مچ moč در این گویش و برخی گویش‌ها از جمله اِهوه‌ای، باشتویه‌ای، دشتی (سلامی، ۱۳۹۰: ۹۲ و ۹۳) عبدویی، کلانی (لری) و کوزرگی (سلامی، ۱۳۸۳: ۶۴ و ۶۵) به معنی استخوان به کار می‌رود و با توجه به این معنی می‌توان گفت معنای نخستین این واژه که «استخوان» است امروزه در زبان فارسی معیار از میان رفته و تنها دو ترکیب «مچ دست» و «مچ پا» از آن باقی مانده است.

۶- اسم + ک ← قید مقدار

تسک tos-ak (تس به جای چس + ک) به معنی مقدار خیلی کم است. چسک čos-ak هم به کار می‌رود.

۷- اسم + ک ← مفهوم خردی و کوچکی

- آسک â:s-ak (آس + ک) به معنی دست‌آس است.

۸- صفت + ک ← اسم

- سوزک sôz-ak (سوز sôz + ک) به معنی دکمه‌ی کوچک است. رنگ این دکمه‌ها غالباً سبز است.

- لمچک lamč-ak (لمچ lamč + ک) نام قسمتی از اعضای بدن است که از چربی تشکیل شده است. در این گویش واژه‌ی لمچ lamč به معنی شُل و ول است.

- سفیدک safið-ak (سفید + ک) به معنی کپک است.

- کورک ku:r-ak (کور + ک) به معنی غوره‌ی خشک شده است. در این‌جا از «کور»، تنگی، گردشدگی، بسته بودن و نظیر آن مورد نظر است. دهخدا واژه‌ی «کور» را علاوه بر «نابینا» به معانی متعددی ضبط کرده است که برخی از آن‌ها با معنایی که ما از «کور» در واژه‌ی «کورک» دریافت کرده‌ایم شباهت دارد: صفت گرهی که باز نشود، دهان بسته، دهان ناگشوده مانند پسته‌ای که خندان نباشد و گردویی که مغزش خردخرد و به سختی بیرون توان کرد (دهخدا، ۱۳۷۷، جلد دوازدهم: ۱۸۶۹۲).

- پهنک pa:n-ak (پهن + ک) نوعی پریدن است که هنگام پرش، پاها باز می‌شود. عکس آن در این گویش «جُفتک» است که هنگام پریدن هر دو پا در کنار هم قرار دارد.

۹- صفت + ک ← صفت جدید

- خُشکک xošk-ak (خُشک + ک) صفت میوه‌ای است که پیش از رسیدن خشک شده باشد.

- ولک vel-ak (ول + ک) به معنی ولگرد.

۱۰- صفت + ک ← قید مقدار

خووک xu:v-ak (خوو با ابدال /b/ به /v/ + ک) خوبک، به معنی «نسبتاً زیاد» است.

۱۱- آوا + ک ← اسم

پرپرک per-per-ak (پرپر + ک) به معنی اسهال است.

۱۲- بن فعل + ک ← نام نتیجه از فعل

رُفتک roft-ak (رُفت از فعل روفتن + ک) به معنی «آنچه روبیده شده» است. این فعل همان rōb در فارسی میانه است که در فارسی دری «روفتن» است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۵۷) فعل «وارفتن» vâ-roftan در این گویش به معنی روبیدن و جارو کردن است (رنجبر و صیادکوه، ۱۳۹۴: ۲۷) و واژه‌ی «رفتک» نیز غالباً به معنی آشغال به کار می‌رود.

۱۳- ساختن نام مصدر:

گریک موک gerik môk به معنی گریه و مویه است.

۱۴- ساختن اسم مکان:

- ری وُک ri vo:l-ak (ری با ابدال u به i همان رو است + وُل vo:l به معنی سرو کوهی + ک) نام مکانی است در لای‌زنگان. وُل vo:l به معنی سرو کوهی است و به نقل از افراد کهن-سال، این مکان در گذشته پوشیده از سروهای کوهی بوده است.

- گوری اُوک guri ô-ak (گوری به جای گلو + او + ک) نام مکانی است با چشمه و درختان بسیار که امروزه در میان گردشگرانی که به لای‌زنگان می‌آیند به «گلو آبک» نیز مشهور شده است. واژه‌ی «گوری» guri با واکه‌ی /u/ کوتاه، در این گویش به جای «گلو» به کار می‌رود. با توجه به فرایندهای واجی این گویش می‌توان گفت: الف- همخوان /l/ در این واژه به /l/ و واکه‌ی /u/ به /i/ تبدیل شده است. در گویش‌های ایرانی نو شباهت‌هایی را در شکل این واژه با شکلی که در لای‌زنگان به کار می‌رود قابل مشاهده است: زرقانی (ملکزاده، ۱۳۸۰: ۲۶۴) و داریونی (بذرافکن، ۱۳۸۹: ۳۸۷) ← guli دشتستانی ← goli (اکبرزاده، ۱۳۸۱: ۱۰۹).

ب- می‌توانیم آن را اندک‌تغییر یافته‌ی یکی از صورت‌های میانه‌ی آن یعنی؛ grīw (مکنزی، ۱۳۷۳: ۲۹۴) بدانیم.

۱۵- ساختن صفت نسبی:

- پت‌پتک pet-pet-ak (پت + پت + ک) به معنی آهسته و یواش است. «پت‌پتک رفتن-pet-pet-ak raftan»: آهسته و یواش راه رفتن.

۱۶- ساختن اتباع با افزوده شدن به همخوان آغازین واژه:

«این روش یکی از پر بسامدترین روش‌های ساختن اتباع در گویش لای‌زنگانی است. در این روش برخی از گویشوران، کسره‌ی پس از همخوان «ک» k را به صورت «ا» a تلفظ می‌کنند. نکته‌ی دیگر این است که برای ساختن اتباع از واژه‌هایی که با همخوان «گ» g و «ک» k آغاز می‌شوند، از این روش استفاده نمی‌شود.» (رنجبر و نمیرانیان، ۱۳۹۶: ۱۹).

- مَکِ ماس m-ak-e mâ:s . ماس mâ:s با حذف همخوان /t/ به معنی ماست است.

- دَکِ دولق d-ak-e du:laq . دولق du:laq به معنی گرد و خاک است.

- رَکِ روغن r-ak-e ru:γan

- صَکِ و صورت s-ak-o su:rat

۱۷- دلسوزی و تحبیب:

- بدوختک bað-vaxt-ak (بذ + وخت به جای بخت + ک) بدبختک، بدبخت و بیچاره است.

- طِفَلِک / طِفَلِک tefl-ak/ telf-ak

۱۸- بی‌ارچی و تحقیر:

در این کارکرد غالباً پسوند «کَه» aka به کار می‌رود و به واژه‌های زن، مرد، دختر و پسر افزوده می‌شود.

- حوسینک huseyn-ak (حسین + ک)

- دُختکه/ دُختر که doxt-a(e)ka/doxtar-a(e)ka، زنکه zana(e)ka، مردکه marda(e)ka

۱۹- تشبیه و ماندگی:

- چَنگَگ čang-ak (چنگ + ک) نام وسیله‌ای است که چیزی را به آن آویزان کنند. برخی گویشوران، این اسم را به صورت چَنگَگ čeng-ak به کار می‌برند. چنگ čeng در این گویش به معنی نوک پرندگان است و در این صورت می‌توان این وسیله را مانند نوک پرندگان دانست.

- کَمونَک kamun-ak (کمون + ک) چوبِ هلالی شکلی است که سر نوزاد را هنگام خواب در آن قرار می‌دهند. این واژه به صورت «کمانه» ضبط شده و برخی از معانی آن با معنایی که در این جا گفتیم شباهت دارد: بخش قوسی‌شکل اشیا و هر چیز که دارای قوس است، چوبی منحنی که به آن تسمه می‌بستند و با آن مته را می‌گرداندند تا چیزی را سوراخ کنند (انوری، ۱۳۸۲، جلد ششم: ۵۹۱۹).

- گُلَک gol-ak (گل + ک) به معنی دکمه‌ی بزرگ است.

۲۰- افزوده شدن به پسوند «تر»

«ک» به پسوند «تر» که صفت تفضیلی می‌سازد، افزوده می‌شود و تغییری در معنا ایجاد نمی‌کند. این کاربرد، چندان مستعمل نیست.

- بَتَرک bat-tar-ak (بد + تر + ک) به معنی بدتر.

- نَزیک‌ترک nazik-tar-ak (نزیک + تر + ک) به معنی نزدیک‌تر.

این کارکرد در متون کهن نیز قابل مشاهده است یعنی؛ «ک» به صفت برتر افزوده می‌شده است. با این تفاوت که در معنا تصرف می‌کرده و موجب تقلیل در صفت می‌شده:

«اما از آفت حیل و فسادِ ضمیر که از کثرتِ مخالطتِ مردم و مواصلتِ ایشان خیزد، دورترک تواند بود» (وراونی، ۱۳۹۴: ۷۰۲).

۲۱- ایجاد هرگونه نسبت:

- شَپَک šap-ak (شَپ + ک) به معنی کف و زدن دو دست بر هم است.

- دَسَک dass-ak (دَس به جای دست + ک) به معنی دستک، کف، و زدن دو دست بر هم است.

- چِشَنَک češn-ak (چشن/چشم + ک) به معنی چشمک است. چِشِنَک češin-ak نیز به کار می‌رود.

- بُرَمَک borm-ak (بُرَم + ک) به معنی بالا و پایین انداختن ابرو است. بُرَم borm در این گویش به معنی ابرو است و ریشه‌ی پهلوی آن «بروی» boruy است (فرهوشی، ۱۳۸۸: ۱۹).

۲-۲. کارکردهای پسوند «کی» aki

۱- صفت + «کی» ← صفت نسبی

- پیرکی pir-aki ، هُلُولَکی halól-aki (- هولکی) ، یواشکی yavâš-aki

- پهنکی pa:n-aki (پهن + «کی»). «پهنکی» را باید گونه‌ای افزایش در صفت نیز بدانیم چرا که در این گویش «پهنکی» از «پهن» پهن‌تر است.

۲- اسم + «کی» ← صفت نسبی

- خرکی xar-aki ، پولکی pul-aki

۳- آوا + «کی» ← صفت نسبی

- پُپَکی pop-aki (- آنچه حجمش از وزنش بیش‌تر باشد)

- فِرَتَکی fert-aki صفتی است که بیش‌تر برای دختران به‌کار می‌رود. کسی که دائم به این طرف و آن طرف می‌رود و کم‌تر در خانه می‌ماند.

۴- اسم + «کی» ← مفهوم ماندگی و شباهت

- جُلکی jol-aki (جُل + کِی) با بار معنایی منفی و توهین‌آمیز برای لوازم خواب به کار می‌رود. در واقع یعنی پتو، تشک و... که مانند پالان الاغ است.

۵- صفت + کِی ← اسم

- تلخکی talx-aki (تلخ + کِی) نام گیاهی هرز است که بسیار تلخ است.

۶- اسم + کِی ← اسم

- رونکی run-aki (رون + کِی) به معنای رانکی، تسمه‌ای در عقب پالان خر که پشت ران الاغ قرار می‌گیرد.

۲-۳. کارکردهای پسوند «کا» akâ

به نظر می‌رسد این پسوند همان پسوند âka است که در ایرانی باستان برای ساختن اسم و صفت به کار می‌رفته است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۳۱۱).

۱- ساختن قید حالت:

- کُپکا kopp-akâ (کپ + کا) به معنی وارونه.

- پهنکا pa:n-akâ (پهن + کا) به معنی از پهن.

۲- اسم + کا ← قید کیفیت

- کَله کا kalla-kâ (کله + کا) به معنی با سر.

- پُشتکا pošt-akâ (پشت + کا) به معنی با پشت.

- قینکا qi:n-akâ (قین + کا) به معنی با نشیمن‌گاه.

- بُچکا bočč-akâ (بُچ + کا) به معنی با صورت. «بُچ» در این گویش به معنی «صورت و رخسار» است.

سَرْمَلْکَا sar-a-mol-akâ (سَرْمَل + کَا) به معنی با سر و گردن است. «مُل» در این گویش به معنی «گردن» است و فتحه‌ای که میان «سر» و «مُل» قرار گرفته است می‌باید الف میانوند باشد (← سَرْمَلْکَا) ناگفته نماند که برخی گویش‌وران به جای این فتحه، کسره به کار می‌برند (سَرْمَلْکَا sar-e-mol-akâ) که این کسره کارکرد عطف را دارد، در واقع به جای واو عطف به کار می‌رود. اگرچه این نوع کارکرد در این گویش پربسامد نیست اما احتمال می‌رود در واژه‌ی «سَرْمَلْکَا» نیز چنین باشد (← سر و مُلْکَا)

مثال در قالب جمله:

پُشتکا اُفتید pošt-akâ oftið ← با پشت به زمین خورد.

۲-۴. کارکردهای پسوند -کو aku

۱- صفت + -کو ← اسم

- کورکو ku:r-aku (کور + کو) به معنی غوره‌ی خشک شده است.

- تَلَوکو talv-aku (تلو + کو) نام استخوان شانه است. تَلو talv در این گویش به معنی تخته‌ای و صاف است.

۲- اسم + -کو ← اسم جدید

- بیلکو beyl-aku (بیل + کو) به معنی خاک‌انداز است. واژه‌ی «بیل» در این گویش به صورت beyl به کار می‌رود.

۳- آوا + -کو ← اسم

اُوکو ova:-ku به معنی خمیازه است.

۴- ساختن انواع صفت‌ها:

- خُشاشْکو xo-šâš-aku (خود + شاش از فعل شاشیدن + کو). ر.ک: «خُشاشْک xo-šâš-ak»

- خُرینکو xo-rin-aku (خُ به جای خود + رین از فعل ریدن + کو). ر.ک: «خُرینْک xo-rin-ak»

چنان که پیش از این آمد این دو صفت با پسوند -ک ak نیز به کار می‌رود و بار معنایی یکسانی دارد.

کُپَکو kopp-aku (کُپ + -کو) به معنی وارونه است. این صفت را برخی گویشوران به صورت «کوپَکو ku:p-aku» نیز به کار می‌برند.

- لَمچَکو lamč-aku (لمچ + -کو) به معنی دست و پا چلفتی است.

- وِلَکو vel-aku (ول + -کو) به معنای ولگرد، صفت فرد هرزه‌گرد است.

هُولَکو hōl-aku (هول + -کو) به معنی عجول است.

۵- ساختن قید حالت:

کُپَکو kopp-aku (کُپ + -کو) به معنی وارونه است، حالت خوابیدن کسی است که روی شکم خوابیده است.

۶- اسم + -کو ← مفهوم خردی و کوچکی

بیلَکو beyl-aku (بیل + -کو) به معنی بیل کوچک و بیلچه است.

۷- صفت + -کو ← تقلیل در صفت

- تِلزمَکو telezm-aku (تلزم + -کو) به معنی نسبتاً شاداب است. تلزم telezm در این گویش به معنی ظریف و شاداب است. ناگفته نماند که نوعی ماندگی نیز در ذهن تداعی می‌کند که در این صورت به معنی «شاداب‌گونه» است.

- چسَقَکو česq-aku (چسق + -کو) در این صفت، چسق česq به معنی «اندک» است. هنگامی که پسوند -کو به این صفت افزوده می‌شود موجب تقلیل در صفت می‌شود و به معنی بسیار بسیار اندک می‌آید.

۸- بی‌ارچی و تحقیر:

حوسینکو / حُسینکو huseyn-aku/ hoseyn-aku (حوسین / حُسین + -کو) در این معنا همان است که در فارسی، پسوند -ک موجب تحقیر می‌شود (← حسینک)

۹- مانندگی و تشبیه:

بَلَنگکو balg-aku به معنی لاله‌ی گوش است که مانند برگ فرض شده است.

۲- ۵. کارکردهای پسوند -کای akoy

این پسوند همان پسوند -کا akâ است که پس از آن پسوند «ای» آمده و به شکل -کای akoy درآمده است. می‌توان به جای این پسوند از پسوند «-کی» استفاده کرد.

۱- ساختن صفت نسبی:

- دُزْکای dozz-akoy (دُز به جای دزد + -کای) به معنی دزدکی است.

- زورْکای ru:r-akoy (زور + -کای) به معنی زورکی است.

- یواشْکای yavâš-akoy (یواش + -کای) به معنی یواشکی است.

- سألْمْکای sâ:lom-akoy (سالم + -کای) در معنی «به سالمی و درسته» است.

۲- ساختن قید حالت:

- واسِیْدْکای vâ:ssið-akoy (واسیْده + -کای) به معنی ایستاده (در حالت ایستاده) است.

- نِشِئْکای nešess-akoy (نشِئِه + -کای) به معنی نشسته است.

- پِهْنْکای pa:n-akoy (پهن + -کای) به معنی از پهن، به پهن است.

۳- اسم + -کای ← قید کیفیت

- قینْکای qi:n-akoy (قین + -کای) به معنی با نشیمن‌گاه است.

- بُچْکایُ bočč-akoy (بُچ + کای) به معنی با صورت است.

- سَرْمَلْکایُ sar-a-mol-akoy (سرْمُل + کای) به معنی با سر و گردن است.

۲-۶. کارکردهای پسوند - وک uk

۱- در پایان اسم یا صفت می‌آید و موجب افزایش در صفت می‌شود. این کارکرد را می‌توان با صیغه‌ی مبالغه در عربی یکی دانست. صیغه‌ی مبالغه‌ی عربی که وزن‌های زیادی دارد در فارسی بیش‌تر از فعال، فَعَاله، فَعیل و فَعول استفاده می‌شود و دلالت بر بسیار کننده‌ی کاری می‌کند و مبالغه و تکرار در کاری را می‌رساند (عمید، ۱۳۸۷: ۳۲ و ۳۳) این کارکرد پسوند - وک uk از دیگر کارکردهایش بیش‌تر است.

- خَنُوک xann-uk (خنّه به جای خنده + وک) صفت کسی است که خندان و خنده‌رو است، کسی که خنده جزئی از وجودش باشد.

- عَرُضُوک arz-uk (عرض + وک) صفتِ دانش‌آموزی است که پیوسته از دیگر دانش‌آموزان نزد معلم، مدیر و... شکایت می‌کند.

- قَهْرُوک qa:r-uk (قهر + وک) صفت کسی است که بسیار زود رنج است و با دوستان و اطرافیان و... قهر می‌کند. به عبارت دیگر کسی که بسیار قهر می‌کند.

- بُخْلُوک boxl-uk (بُخل + وک). واژه‌ی «بُخل» در این گویش هم به معنی بد اخلاقی و تندخویی است و هم به معنی تنگ‌چشمی، در نتیجه «بخلوک» هم صفت کسی است که پیوسته تندخو است و با دیگران کم سخن می‌گوید و دارای سکوتی همراه با بد اخلاقی است و هم صفت کسی است که تنگ‌چشم باشد.

- مَزُوک ma-zök (مزا + وک) صفت زن یا مادینه‌ای است که باردار نمی‌شود. به صورت «مزا-اوک ma-zâ`uk» نیز به کار می‌رود.

- جَهْلُوک ja:l-uk (جهل + وک). در این گویش واژه‌ی «جهل» علاوه بر معنای نادانی به معنی خشم و عصبانیت نیز به کار می‌رود و «جهلوک» صفت کسی است که تندخو است و زود آشفته و عصبانی می‌شود.

- جَرُوک ja:r-uk (جَر + وک) صفت کسی است که بسیار دعوا می‌کند.

- قحطوک qa:t-uk (قحط + وک) صفت کسی است که بسیار حریص و آزمند است.

- رَمُوک ram-uk (رَم + وک) صفت خری است که بسیار رم می‌کند یعنی؛ خری که رم کردن و ترسیدن جزئی از وجودش باشد.

- باذوک bâ:δ-uk (باذ + وک) صفت کسی است که بسیار مغرور و متکبر است. کسی که تکبر و غرور در وجودش تعبیه شده است.

این کارکرد را در گویش قایینی نیز می‌توان مشاهده کرد:

tars-uk «بسیار ترسنده» (زمردیان، ۱۳۸۵: ۶۰). xav-uk «خوابو، کسی که بسیار می‌خوابد» (همان: ۹۰). kol-kol-uk «سوراخ سوراخ، پُرسوراخ» (همان ۱۴۸).

۲- اسم + وک ← اسم جدید

- پَنجُوک penj-uk (پنج به جای پنجه + وک) به معنی نیشگون است.

- خَنجُوک xenj-uk (خنج + وک) به معنی با ناخن، پوست بدن را خراشیدن و زخم کردن است. در این گویش «خنج» به معنی «چنگ» است.

۳- صفت + وک ← اسم

- تَرُشُوک toroš-uk (ترش + وک) نام گیاهی ترش است که در این روستا بدین نام شهرت دارد.

- نَرْمُوک narm-uk (نرم + وک) نام گیاهی است با شاخه‌های باریک و نرم که پرندگان برای ساختن لانه از آن استفاده می‌کنند و به سبب نرمی آن، در این روستا بدین نام شهرت دارد.

۳. نتیجه‌گیری

پسوندهای «ک» ak، «کی» aki، «کا» akâ، «کو» aku، «کای» akoy و «وک» uk از مهم‌ترین و پرکاربردترین پسوندهای گویش لای‌زنگانی هستند. این پسوندها علاوه بر ساختن اسم‌ها، صفت‌ها و قیده‌های متعدد، در مواردی در کیفیت صفت‌ها و قیده‌ها نیز تصرف می‌کنند.

- پسوند «ک» ak از جمله پسوندهای کهن زبان فارسی است که به فارسی دری رسیده و امروزه نیز همچنان پرکاربرد است. این پسوند در گویش لای‌زنگانی کارکردهای بیش‌تر و متفاوتی نسبت به فارسی معیار دارد.

- چنان‌که در این جستار آمد پسوند «ک» ak در این گویش بیست و یک کاربرد دارد و موجب زایش‌های زبانی گسترده‌ای شده است. از جمله کارکردهای مهم این پسوند ساختن اسم مرکب با افزوده شدن به ترکیب اسم و بن فعلی و همچنین ساختن اسم جدید با افزوده شدن به اسم است. نیز با افزوده شدن به همخوان آغازین واژه، اتباع می‌سازد.

- پسوند «ک» ak در این گویش برای بی‌ارجی و تحقیر به صورت «کَه» aka به کار می‌رود و به واژه‌های زن، مرد، دختر و پسر افزوده می‌شود.

- بسیاری از واژه‌های زبان فارسی که امروزه مختوم به «ه‌اء» غیر ملفوظ (کسره) هستند، در گذشته‌ی زبانی دارای پسوند «ک» ak بوده‌اند که در گویش لای‌زنگانی بسیاری از این واژه‌ها همچنان با پسوند «ک» ak به کار می‌روند.

- بیش‌ترین کاربرد پسوند «کی» aki در گویش لای‌زنگانی ساختن صفت و اسم است.

- پسوند «کا» akâ در این گویش قید کیفیت و قید حالت می‌سازد. این پسوند همان پسوند âka است که در ایرانی باستان برای ساختن اسم و صفت به کار می‌رفته است.

- پسوند «کو» aku در این گویش با پسوند «ک» ak کارکردهای مشترک زیادی دارد. در واقع می‌توان گفت گویشوران این روستا برای بسیاری از کارکردهای مشترک، هم از پسوند «کو» aku و هم از پسوند «ک» ak استفاده می‌کنند. در برخی موارد می‌توان واو متصل به «ک» ak در پسوند «کو» aku را معرفه ساز به شمار آورد.

- پسوند «کای» akoy همان «کا» akâ است که پس از آن، پسوند «ای» آمده است و چون غالباً پسوند «ای» در گویش لای‌زنگانی به صورت همخوان /y/ به کار می‌رود، در نتیجه به شکل «کای» akoy درآمده است. می‌توان به جای این پسوند از پسوند «کی» aki استفاده کرد.

- مهم‌ترین و پربسامدترین کارکرد پسوند «وک» uk افزایش در صفت است. این پسوند در پایان اسم یا صفت می‌آید و موجب افزایش در صفت می‌شود که این کارکرد را می‌توان معادل و برابر با صیغه‌ی مبالغه در عربی دانست.

منابع

کتاب‌ها

ابوالقاسمی، محسن ۱۳۷۳، *ماده‌های فعل‌های فارسی دری*، تهران، ققنوس، چاپ دوم.

----- ۱۳۸۳، *دستور تاریخی زبان فارسی*، تهران، سمت، چاپ چهارم.

ارژنگ، غلامرضا ۱۳۹۶، *دستور زبان فارسی امروز*، تهران، قطره، ویرایش جدید، چاپ نهم.

اکبرزاده، داریوش ۱۳۸۱، *فرهنگ گویش دشتستانی*، تهران، مؤسسه‌ی فرهنگی و انتشاراتی پازینه.

انوری، حسن و گیوی احمدی، حسن ۱۳۸۷، *دستور زبان فارسی ۲*، تهران، انتشارات فاطمی، چاپ چهارم.

انوری، حسن ۱۳۸۲، *فرهنگ بزرگ سخن*، به سرپرستی حسن انوری، جلد ششم، تهران، سخن، چاپ دوم.

ایزدیناه، حمید ۱۳۹۱، *فرهنگ لکی*، تهران، اساطیر.

بذرافکن، جلال ۱۳۸۹، *فرهنگ مردم داریون*، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی و آوند اندیشه.

حسام‌پور، سعید و جبار، عظیم ۱۳۹۰، *دستور زبان و فرهنگ واژه‌های کوهمره‌سرخ‌ی فارس*، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی و آوند اندیشه.

حسینی فسائی، میرزا حسن ۱۳۶۷، *فارس نامه‌ی ناصری*، به تصحیح و تحشیه‌ی دکتر منصور رستگار فسائی، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.

خاتمی، سید هاشم ۱۳۸۶، *بررسی تطبیقی گویش کازرونی*، تهران، کازرونیه.

خدیش، حسین ۱۳۸۵، *فرهنگ مردم شیراز*، شیراز، انتشارات نوید شیراز.

دهخدا، علی اکبر ۱۳۷۷، *لغت‌نامه‌ی دهخدا*، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، جلد دوازدهم، تهران، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ دوم.

رحیمیان، جلال، راستی عمادآبادی، نورجهان و حاجی محمدی، مریم ۱۳۹۱، توصیف گویش شیرازی، شیراز، دانشگاه شیراز، نشر مرکز.

رزم آرا، حسینعلی ۱۳۳۰، فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد هفتم، تهران، چاپخانهی ارتش.

رنجبر، حسن و باقری، علیرضا ۱۳۹۵، اگر آفتاب بتابد، گزیده‌ای از اشعار محلی محمدحسن باقری (غُلمل)، حسن رنجبر، علیرضا باقری، استهبان، سته‌بان.

زمردیان، رضا ۱۳۸۵، واژه‌نامه‌ی گویش قاین، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی (نشر آثار).

سلامی، عبدالنبی ۱۳۸۳، گنجینه‌ی گویش شناسی فارس، دفتر اول، تهران، نشر آثار.

----- ۱۳۸۶، گنجینه‌ی گویش شناسی فارس، دفتر چهارم، تهران، نشر آثار.

----- ۱۳۹۰، گنجینه‌ی گویش شناسی فارس، دفتر ششم، تهران، نشر آثار.

علامه فلسفی، احمد ۱۳۸۹، روش نوین دستور زبان فارسی نموداری، تهران، فراروان شناسی، چاپ دوم.

عمادی حائری، سید اسماعیل ۱۳۶۰، دستور زبان فارسی عماد، [بی‌جا].

عمید، حسن ۱۳۸۷، فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر، چاپ سی و نهم.

فروهوشی، بهرام ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.

قریب، عبدالعظیم و همکاران ۱۳۸۹، دستور زبان فارسی پنج استاد، به اهتمام جهانگیر منصور، تهران، ناهید، چاپ پنجم.

کسروی، احمد ۱۳۳۱، کافنامه، گردآوری یحیی زکاء، تهران، چاپ دوم.

گلفام، ارسلان ۱۳۹۰، اصول دستور زبان، تهران، سمت، چاپ چهارم.

معین، محمد ۱۳۸۵، فرهنگ فارسی یک جلدی، گردآوری عزیزالله علیزاده، تهران، راه رشد، چاپ سوم.

مکنزی، د.ن ۱۳۷۳، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه‌ی مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ملک‌زاده، محمدجعفر ۱۳۸۰، فرهنگ زرقان، واژه‌نامه‌ی لهجه‌ی فارسی مردم زرقان، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، نشر آثار، چاپ دوم.

ناتل خانلری، پرویز ۱۳۸۶، دستور زبان فارسی، تهران، توس، چاپ بیست و یکم.

وراوینی، سعدالدین ۱۳۹۴، مرزبان‌نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی‌علیشاه، چاپ بیست و سوم.

مقاله‌ها

رنجبر، حسن ۱۳۹۴، «کارکردهای پیشوند «وا» در افعال لای‌زنگانی و تأثیر آن در صرف فعل»، دومین همایش ملی ادب محلی و محلی‌سرایان ایران زمین.

-----۱۳۹۶، «گوش لای‌زنگانی، واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به اجزای بدن و بیماری‌ها»، دومین کنگره بین‌المللی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

-----۱۳۹۷، «کاربرد حروف اضافه و ربط ساده در گویش لای‌زنگانی»، فصلنامه‌ی ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره‌ی ۸، شماره‌ی ۱، شماره‌ی پیاپی ۱۹، صص ۱ تا ۱۷.

رنجبر، حسن، صیادکوه، اکبر ۱۳۹۴، «افعال کم‌کاربرد در گویش لای‌زنگانی»، فصلنامه‌ی ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره‌ی جدید، سال اول، شماره‌ی دوم، صص ۱۹ تا ۳۵.

سلامی، عبدالنبی ۱۳۸۳، «خرما در فرهنگ مردم کرمان»، گویش‌شناسی ضمیمه‌ی نامه‌ی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، جلد اول، شماره دوم، صص ۳۷ تا ۵۳.

صیادکوه، اکبر و خسروپور، سعید ۱۳۹۷، «کارکرد پسوندهای «ک» و «وک» در منطقه‌ی مهارلوی شیراز»، فصلنامه‌ی ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره‌ی ۸، شماره‌ی ۱، شماره‌ی پیاپی ۱۹، صص ۴۱ تا ۶۲.